

## بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۹۶/۱۱/۲۴ (جلسه ۳۱۱)

کلام در این فرمایشات اخوند بود که واجب را تقسیم فرمود به واجب اصلی و تبعی دو تا نکته در کلام ایشان ذکر شد. اشکالی که مرحوم ایروانی یعنی تقریب و تدقیقی که در کلام اخوند کرد و اشکالی که مرحوم حاج شیخ کرد و عرض ما در تعریف اصلی و تبعی ذکر شد.

نکته ثالثه که اخوند متعرض میشوند این است که میفرماید: اگر شک کردیم که یک واجبی واجب اصلی است یا واجب تبعی مقتضای قاعده چیست؟

اخوند میفرماید مقتضای قاعده این است که این واجب ، واجب تبعی است. چون اصل این است که اراده مستقلة به او تعلق نگرفته، شک میکنیم آیا اراده مستقلة تعلق گرفته یا اراده مستقلة تعلق نگرفته استصحاب میگه اراده مستقلة تعلق نگرفته وقتی که اراده مستقلة تعلق نگرفت واجب میشود واجب تبعی اگر آثار شرعی داشته باشه بار میشود.

بله ؛ اگر گفتیم واجب تبعی امر وجودی خاص است که متقوم به امر عدمی است. یعنی واجب تبعی واجبی است که اراد مولا ذلک الواجب باراده غیر مستقلة اگر این باشد اینجا استصحاب عدم تعلق اراده مستقل و اراده به این متعلق ثابت نمیکند این واجب تبعی است مگر به اصل مثبت.

بعد میفرماید فافهم . به این مقداری که اخوند د رکفایه ذکر کرده آقای ایروانی اشکال کرده گفته اگر شما بگید واجب تبعی واجبی است که اراده مولا مستقلا به او تعلق نگرفته و به استصحاب این ثابت میشه این واجب تبعی است لازمه اش این است که همه واجب های دنیا نه واجب های دنیا، بلکه اعیان و افعال همه واجب تبعی باشند. چون الان این ستون را مولا اراده مستقل به او تعلق نگرفته پس این ستون میشه واجب تبعی. قطعاً واجب تبعی واجبی نیست که اراده مولا به او مستقلا تعلق نگرفته. لذا این اشکال وارد است که همه موجودات اعم از نوات و افعال غیر از اونهایی که اراده مستقلة به آنها تعلق گرفته این بشه واجب تبعی. پس واجب تبعی اونی است که تعلق به اراده تبعیة واجب تبعی واجبی است که اراده تبعی مولا به او تعلق گرفته .

عجیب است نمیدانم چرا اخوند این کار را کرده، خودش وقتی که واجب تبعی را معنا میکنه میگه : ما تعلق ارادته تابعة لاراده غیره خودش واجب تبعی را معنا نمیکند : ما لم تتعلق به

ارادة مستقلة. خب وقتی خودت اینطور معنا نمیکنی بعد چطور استصحاب میکنی که اصل این است که اراده مستقلة به او تعلق نگرفته.

واجب تبعی به فرمایش مرحوم ایروانی یعنی ما تعلقت به ارادة تبعیة حالا این تبعیة یا امر وجودی است امر وجودی یعنی ارادة تابعة لارادة غیره اراده مولا تعلق گرفته تابعة لاراده ی غیره این میشه امر وجودی. یا نه ؛ اگر امر عدمی هم باشه امر عدمی محض نیست به نحو لیس تامه، امر عدمی است که حد امر وجودی است. یعنی بگیم واجب تبعی واجب است که تعلقت به ارادة المولی منتها ارادة غیر مستقلة یا لم تکن ارادة مستقلة ، خب این هر کدام از این دو تا باشد مرحوم ایروانی میفرماید اصل این است این واجب ، تبعی نیست. چون اگر گفتیم واجب تبعی واجب است که اراد مولا ارادة تابعة لارادة غیره خب شک میکنیم اراده مولا به وضو آیا اراده تابع اراده غیر هست یا نیست؟ استصحاب میگه نیست. اگر هم حد یک امر وجودی باشه که واجب تبعی عبارت است از واجب که تعلق به ارادة المولا بارادة غیر مستقلة ، این هم اگر باشد باز استصحاب میگه چنین امر وجودی که محدود و موصوف باشه به چنین امر عدمی شک داریم که در خارج موجود شده یا نشده استصحاب میگه موجود نشده.

شاگرد: چه فرقی بین این دو تا شد؟

جواب: در آن یکی امر وجودی است. ارادة تابعة لارادة غیره ولی این نه؛ این امر وجودی است که حدش و وصفش امر عدمی است .

شاگرد: تابع هستند یعنی غیر مستقلة باشند؟

جواب: تابع بودن و غیر مستقلة بودن لازمه هم هستند .

شاگرد: حالا اگر به صورتی نعتی نباشد بلکه این جور بگه: ارادة و لم تکن تلك الارادة ....

جواب: برای این جواب باید صبر کنی.

این فرمایش مرحوم ایروانی بود. پس آقای اخوند ! مرحوم ایروانی میفرماید مقتضای اصل عدم تبعیت است.

کسی بگه مقتضای اصل عدم اصلیت هم هست. چون واجب اصلی واجب است که تعلقت به ارادة مستقلة خب آقای ایروانی میگه باشد چه اشکال دارد هم اصل، تبعیت را نفی میکند هم اصل، اصلیت را نفی میکنه. اگر هر دو موضوع اثر باشند تعارض میکنند و تساقط میکنند.

اگر یکی موضوع اثر باشد دیگری موضوع نباشد خب اونى كه موضوع اثر است نفى ميشه ، اثرش هم نفى ميشه اونى كه اثر ندارد هيچى .

پس بنا بر اين نميشود گفت اصل اقتضا ميكند تبعيت را ، اصل هم نفى ميكند تبعيت را و هم نفى ميكند اصليت را ، اگر اثر عملى داشته باشد دو تا اصل با هم تعارض و تساقط ميكند ، اگر اثر عملى نداشته باشد مقتضاي قاعده اين است كه اونى كه اثر داره اصل در نفى او جارى ميشه.

اين اشكال مرحوم ايروانى به اخوند. حاج شيخ اصفهاني هم به صاحب كفايه اشكال کرده، اين اشكال چند شق داره. مي فرمايد اگر مناط تبعيت اين است كه قصد تفصيلي به او تعلق نگرفته ، التفات مولا به او پيدا نکرده، اگر گفتيم واجب تبعي هو الواجب الذي لم يتعلق به ارادة تفصيليه يا لم يلتفت اليه المولى اگر اين را گفتيم مرحوم حاج شيخ اصفهاني مي فرمايد تبعيت مقتضاي اصل است، چون نميدانيم به اين واجب اراده مستقل تعلق گرفته يا نه؟ به نحو ليس تامه اصل اين است كه اراده مستقل تعلق نگرفته ، تبعيت موافق اصل است.

و لكن به اين مطلب اشكال کرده فرموده : تاره ميگيد واجب تبعي واجبي است كه لم تتعلق به ارادة مستقلة اين يك بحث است. اين، استصحاب ثابت ميكنه تبعي است. ولي يك وقت ميگي واجب تبعي واجبي است كه تعلقت به الارادة الارتكازية التي هي مقتضى الجبله و الطبع ؛ نه، واجب تبعي واجبي است كه اراده ارتكازي تعلق ميگيره به اين معنا كه آن اراده ارتكازي هم مقتضاي جبل و طبع است كه هر كسى يك چيزي را اراده ميكنه قطعاً مقدماتش را هم اراده ميكنه. اگر اين را بگي ايشان فرموده اينجا مقتضاي اصل اين است كه اين واجب ، واجب تبعي است. چون جبله و طبع ميگه اراده ارتكازي دارد ولو التفات نداشته باشه.

پس چه بگي واجب تبعي اونى است كه اراده مستقلة تعلق نگرفته يا بگي واجب تبعي اونى است كه اراده تبعي به او تعلق گرفته اشكال نداره به هر دو تا اصل ثابت ميشه.

اما اگر گفتي مقصود از اين اراده تبعيه اراده تقديرية است ، خب شك ميكنيم اراده تقديره يعنى چه؟ شك ميكنيم لو التفت المولى لاراد قهرا ام لا؟ اين را هم مرحوم حاج شيخ اصفهاني فرموده مقتضاي اصل تبعيت است چون وقتي نميدانيم ايا اراده تقديري به اين تعلق گرفته يا اراده فعلى به او تعلق گرفته اصل اين است كه اراده فعلى به او تعلق نگرفته. نكيد اصل اين است كه اراده تقديري هم به او تعلق نگرفته ، اراده تقديري كه چيزي نيست، و عدم اراده است. منتها اشكالي كه به اينها وارد است كه آقا! اراده تقديري و عدم التفات اينها در خداوند و در شارع محال است . در شارع كه غفلت معنا ندارد. در شارع كه اراده ارتكازي و تفصيلي معنا

ندارد. شارع یا اراده دارد که تفصیلی است یا اراده ندارد که ارتکازی هم نیست. چون اراده ارتکازی در کسی متصور است که غفلت او احتمال داده بشه. می‌گیم آقا! اصل این است که ملتفت نیست. اصل این است که الان اراده ندارد. ولی خداوند و ائمه (علیهم السلام) که در آنها این حرفها معنا ندارد.

پس اگر ما بخواهیم در خداوند واجب تبعی را معنا کنیم در شرع مقدس واجب تبعی را معنا کنیم. باید بگیم واجب تبعی واجب است که نشأ ارادة المولا به این واجب من امر آخر. خب اگر واجب تبعی را این طور معنا کردیم اصل این است که این واجب ، واجب تبعی نیست. چون اصل این است که اراده به این شیء لم ینشأ من امر آخر. نمی‌دانم آیا این اراده نشأ من امر آخر او لم ینشأ من امر آخر؟ خب استصحاب می‌گه لم ینشأ من امر آخر. این اراده لم ینشأ من امر آخر لذا نفی می‌کنه واجب تبعی را .

حالا واجب تبعی را نفی می‌کنه، واجب اصلی را اثبات می‌کنه. این مبتنی بر این است که ما بگیم واجب اصلی آیا واجب است که لم ینشأ من واجب آخر؟ یا واجب اصلی واجب است که نشأ ارادته من نفسه. اگر گفتیم واجب اصلی واجب است که نشأ ارادته من نفسه استصحاب می‌گه لم ینشأ ارادته من نفسه. خب تبعی چه؟ لم ینشأ ارادته من ارادة غیره پس نفی تبعیت قطعی است بنا بر این تعریف. نفی اصلیت مبتنی است بر اینکه ما واجب اصلی را چی معنا کنیم . آیا معنا کنیم که واجب اصلی واجب است که نشأ ارادته من نفسه و تعلق به ارادة مستقلة؟ یا نه بگیم واجب اصلی واجب است که تعلق به ارادة لم ینشأ من ارادة آخر .

اگر گفتیم واجب اصلی واجب است که تعلق به ارادة مستقلة ناشئة من نفسه این اصل، اصلیت را ثابت نمی‌کند هم تبعیت را نفی میکند هم اصلیت را نفی میکند.

اما اگر بگیم واجب اصلی واجب است که لم تعلق به ارادة تابعة من ارادة غیره این مقتضای اصل ، اصلیت است.

شاگرد:.....

جواب: عرض کردیم بستگی به این دارد که ثمره داشته باشد یا نداشته باشد، حالا این را میرسیم. همه این ها بر فرض این است که ثمره داشته باشد.

شاگرد: فرمودند اگر اراده تبعی ، تقدیری باشد یا اراده ای که ارتکازی باشد، اصل تبعیت را ثابت میکند خب اونجا اصل عدم تبعیت است چون اراده تقدیری درست است که عدم الاراده

است ولی بالاخره لو التفت لاراد دیگه. اصل این است که لو التفت لم یرد یا اینکه اراده ارتکازی هم بالاخره اصل عدمش است دیگر.

جواب: اصل این است که لو التفت لم یرد، فرض این است که یقین داریم که اراده مولا به آن تعلق گرفته، واجب قطعاً هست منتها نمیدانیم این واجب، نفسی است یا غیری؟

خب اگر گفتیم اراده به او تعلق گرفته و این اراده ش هم فعلی است، درست است تقدیری نیست دیگر. اونش مسلم است چون شک در اصل وجوب که نداریم، واجبی است نمیدانیم اصلی است یا تبعی.

شاگرد: خود این لو التفت لاراد دو باره متعلق عدم باشد؟

جواب: خب استصحاب میگه ..

شاگرد: استصحاب میگه الان اراده نشده ولی لو التفت اراد..

جواب: یعنی همون دیگه، الان اراده نشده، اراده ش تقدیری است دیگه. اون لو التفت که همیشه استصحاب عدم التفات. او که نفی میکنه باز چون لو التفت، اصل این است که لو ملتفت نیست. چون وقتی ملتفت نبود میگه واجب تبعی.

عرض ما این است که اصلاً این حرفهایی که اقایان زدند هیچکدام درست نیست. ما نحن فیہ اصلاً جای استصحاب نیست. چون استصحاب در جایی است که یک خطابی شارع داشته باشد و این خطاب یک موضوعی داشته باشد.

ما یک روایتی نداریم که واجب تبعی را معنا کرده باشد. یک روایتی نداریم که واجب اصلی را معنا کرده باشد. ما میخوایم بگیریم واجبها دو قسم اند. وقتی واجبها دو قسم اند آیا واجب تبعی واجبی است که کانت ارادته تابعة لارادة غیره؟ یا واجبی است که لم تکن ارادته مستقلة ناشئة من نفسه؟ اینها در تعریف اثری ندارد.

چون هرکدام که شما تعریف کنید نتیجه یکی است. ما میخوایم اونی که واجب اصلی است را تعریف کنیم. اونی که واجب تبعی است را تعریف کنیم. اون جمله ای که عرض کردیم خیلی کلیدی است در فقه. ما فرض کن بگیریم یک واجب اصلی داریم که موضوع اثر هم هست. شما میگردید واجب اصلی یعنی ما تعلقت به ارادة مستقلة.

خب یک واجب تبعی هم داریم موضوع اثر هم هست شما میگردید واجب تبعی یعنی ما تعلقت به ارادة تابعة لارادة غیره. خب از کجا میگردید همین قیدی که شما اخذ کردی شارع در واجب

تبعی هم همین قید را اخذ کرده. چون اینها اثرش فقط در استصحاب ظاهر همیشه. عقلا هم که استصحاب ندارند. بله اگر عقلا اگر استصحاب میداشتند، بعد در موارد شک به استصحاب اخذ میکردند شارع هم آنها را رد نمیکرد. این خوب بود. میگفتیم آقا! این معنای اینه. اون هم تازه غلط بود. چون الان مثلا در این صحیح اولای زراره مکلف شک دارد وضو دارد یا نه؟ وضو گرفته خفقه و خفقتان داشته میگه آقا! ا یوجب الخفقه و الخفقتان الوضوء؟ قال: لا. مرحوم خوئی به حیث و بیث افتاده که استصحاب بقاء وضو برای اثبات صحت صلات مثبت است. چون وضو شرط نماز مقارن با وضو مامور به است. استصحاب بقاء وضو اثبات نمیکند که نماز شما مقارن با وضو است. بعد آمده شرط را برگردانده به جزء. فرموده حقیقت شرط این است که یعنی نماز هم باشد وضو هم باشد نه عنوان مقارنت و معیت. خب بعد هم به او اشکال همیشه که آقای خوئی! پس فرق بین شرط و جزء چیست؟ رکوع با وضو فرقی چیه؟ یک جاهایی به مرحوم نایینی اشکال میکنه که آقا امر به مشروط امر به شرط نیست. شرط امر ضمنی نداره. امر گیری داره. یک جاهایی هم که گیر میکنه او نجا میفرماید نه؛ حقیقت شرط یعنی آن شیء باشد او ن هم باشد. نه عنوان مقارنت و عنوان معیت. اگر صحیح اولای زراره دلالت میکنه که با وضو همیشه نماز خواند میگی آقا! مثبت است؟ میگه باشد خب مثبت باشد. چون مثبتات استصحاب حجت نیست این برهان استحاله عقلی که نداره مقام اثبات ضیق است. خب اگر یک جایی در مقام اثبات دلیل داشتیم خب اخذ میکنیم. صحیح اولای زراره نماز با وضوی استصحابی صحیح است. شما میگرد اگر این وضو شرط باشد مقارنت شرط باشد همیشه مثبت؟ میگرد خب بشه مثبت چی میشه.

شاگرد: جاهای دیگه هم باید ملتزم بشویم.

جواب: نه جاهای دیگه ملتزم نمیشیم. همانطوری که اگر روایت در خصوص وضو بود تعدی نمیکردیم، اگر یک جایی شارع در خصوص وضو مثبت را حجت کرده دلیل نمیشه که در غیر وضو حجت باشد.

شاگرد: در خصوص کبری حجت شده نه اینکه ...

جواب: اشکال نداره آن کبری در مثبت تعبدا منطبق شده. چون ما بودیم و لا تنقض الشک عنوان مقارنت را ثابت نمیکرد. ولی شارع این کبری را در وضو تطبیق کرده.

شاگرد: تطبیق مورد نمیشه؟

جواب: تخصیص مورد نمیشه. استصحاب که نمیگوید مثبتات حجت نیست. کبری که نمیگوید مثبتات حجت نیست تا بگیم در این مورد عدم حجیت تخصیص خورده، استصحاب میگه من

دلالت ندارم بر حجیت مثبتات نه اینکه من دلالت دارم بر عدم حجیت مثبتات می‌گه من دلالت بر حجیت مثبتات ندارم حالا یک کبرایی که دلالت نداره بر حجیت مثبتات در یک موردی در یک جایی شارع به قرینه مورد استثنائاً تعبد کرده مثل اینکه در یک جایی اخوند و مرحوم خوئی و همه فرمودند اگر جایی شارع استصحاب را تطبیق کند که در آنجا استصحاب غیر از اصل مثبت هیچ اثر دیگری نداشته باشد ، در خصوص آن مورد تطبیق کند. خب ما اونجا ملتزم میشیم . اونجا ملتزم میشیم معنای این نیست که تعدی میکنیم می‌گیم همه جا اینطور است. نه؛ اطلاق نمیتواند مثبتات را ثابت کننده اینکه اطلاق میتواند مثبتات استصحاب را ثابت کند، محذور عقلی دارد.

خب شارع لا تنقض الیقین را در وضو تطبیق کرده اصلاً ما اگر (خیلی مرحوم خوئی (رضوان الله تعالی علیه) اینجا پرت شده) حتی اگر فرض کنیم ما نمیدانیم وضو شرط است یا جزء با ز نمیتوانیم به وسیله این صحیح اولای زاره ثابت کنیم که وضو جزء است.

چون اگر شرط باشد میشود مثبت. چرا؟ چون خود شما و اخوند و دیگران گفتند ما ظواهر را اخذ میکنیم ، جایی که شک در مراد جدی داشته باشیم اما جایی که شک در کیفیت اراده داریم و شک در استناد داریم اینجا جای تمسک به عموم عام نیست. اگر یک خطابی داریم (لعن اله بنی امیه قاطبه) زید قطع داریم که جواز لعن نداره ولی نمیدانیم از بنی امیه است که جواز لعن نداریم و تخصیص خورده؟ یا نه؛ تخصصاً خارج است. خب فرمودند ما نمیتوانیم به اطلاق لعن اله بنی امیه قاطبه تمسک کنیم بگیم زید از بنی امیه نیست. ما نحن فیه از این قبیل است. شارع با وضوی استصحابی فرموده نماز بخوان . منتها نمیدانیم این وضو داخل اصل مثبت است که اگر داخل اصل مثبت باشد این که می‌گویند مثبتات حجت نیست اینجا استثنا شده ؟ یا نه داخل در اصل مثبت نیست؟ خب با این لعن اله بنی امیه قاطبه چه فرقی می‌کنه؟ لذا ما نحن فیه این واجب اصلی و واجب تبعی را ما معنا بکنیم معنایی که ما بکنیم به درد استصحاب نمیخوره . واجب اصلی و تبعی را که شارع معنا کند او به درد استصحاب میخورد. اگر شارع بفرماید واجب اصلی و اجبی است که لم تتعلق به ارادة تابعه لاراده غیره اینجا بله استصحاب می‌گه این اراده ای که تابع اراده غیر باشه تعلق نگرفته . ولی اگر ما گفتیم نه ما نمیتوانیم به استصحاب تمسک کنیم. چون ممکن است شارع اراده مستقله را اخذ کرده باشد، عنوان ملازم را اخذ کرده باشد.

شاگرد: ما نمیتوانیم به استصحاب تمسک کنیم. چون ما یک معنا میکنیم شاید شارع یک جور دیگر اخذ کرده باشد. و عدم تزکیه را در آن اخذ نکرده باشد.

جواب : باید در خارج فرق نداشته باشد فقط فرقی در استصحاب باشد. همینطور هم هست. اگر ما میته را میگیریم یعنی موته مستنده الی عدم التزکیه، امر وجودی است یا مفادش معدوله است ، موجه معدوله است، یا نه بگیریم میته یعنی لم یقع علیه التزکیه ما نمیتوانیم به استصحاب تمسک کنیم. چون ممکن است شارع میته ای را اخذ کرده باشد معنایش اون باشد اثری ندارد.

شاگرد: مگه ظهورات عرفی حجت نیستن؟

جواب: ظهورات در جایی حجت است که موجب بشه مکلف به خلاف بیافتد. اگر اثر شرعی نداره مکلف به خلاف نمیافتد.

شاگرد: مکلفی که بهش استصحاب..

جواب: او اینجا استصحاب نمیبینه.

شاگرد: چرا دیگه واجب اصلی ...

جواب: او استصحاب را اینجا نمیبینه

شاگرد: استصحاب شامل اینجا هم میشود.

جواب: او میگه شاید شارع یک قید ملازم را اخذ کرده باشه.

شاگرد: اگر اینجور باشه که هیچ جا نمیشود به ظهورات اخذ کرد چون که شاید یعنی ....

جواب: فقط اثرش در هین جاست در کجاست؟ غیر از مواردی که در استصحاب است دیگر در کجاست که نمیشود؟ مثلا یک جایش را بگو؟

شاگرد: هر معنایی را شارع ممکن است یک معنا ی دیگر را اراده کرده باشه؟

جواب: اگر یک معنای دیگه را اراده کرده باشه که او به خطا میافتد.

شاگرد: خب اینجا هم به خطا میافتد.

جواب: به خطا نمیافتد. عرف میگه من اینجا استصحاب را قبول ندارم چون من خودم در اینکه این اخذ شده یا اخذ نشده من تشخیص نمیتوانم بدهم. چون عرف که کتاب قانون نداره. هزار مرتبه گفتیم ما مفاهیم عرفی را از آثار میفهمیم ، الان شما به کسی بگو مولا فرموده اکرم العلما بعد فرموده لا تکرّم الفساق من العلما من شک دارم که یک عالمی فاسق است یا نه. چیکار کنم؟



خب یعنی چه چیکار کنی؟ می‌گه نمیدانم آیا اکرم العلماء و لا تکره الفساق من العلماء جمعش به این میشود به اینکه عالم باشد و فاسق نباشد؟ یا جمعش به این میشود که عالم غیر فاسق باشد؟ به نحو موجبه معدولة المحمول است یا به نحو سالبه محصلة المحمول است؟ نمیدانم کدام است؟ خب ماست فروش و بقال می‌گه یعنی چه؟ اگر کسی عالم باشه و فاسق نباشه خب قطعاً میشه عالم غیر فاسق و عالم عادل فرقی چیه؟ اون چون استصحاب نداره تا بخواد ما در بیاریم اصلاً این قیودی که در سیره عقلاً اثر عملی نداره این است یا این نیست ما نمیتوانیم در بیاریم. تازه اگر هم بتوانیم در بیاریم باز دلیل نداریم که شارع هم همان را اخذ کرده چرا؟ چون این خودش باز مهم است که آیا ظهورات حجت است معنایش این است که سیره عقلاً باید ردع بشه در اونجاهایی که خلاف واقع میشه یا نه در آنجاهایی هم که به مقتضای اصل عملی است باید ردع کنه؟ اون مقداری که از سیره عقلاً لازم است بیان احکام واقعیه است. این حکم طبق واقع درست است منتها در مقام ظاهر اگر کسی فکر کرد که استصحاب حجت است خب بیخود فکر کرده.

فرق بین واجب اصلی و واجب تبعی اگر در لسان شارع تعریف شده باشد این کلمات اقایان درست است که این است یا ان است. اصل این است.. ولی اگر در لسان شارع تعریف نشده باشد در لسان قوم تعریف شده باشد، در لسان قوم هم تعریف شده باشد، چون قوم برایشان استصحاب مهم نیست این تعریفی هم که میکنند در این قیود اثر عملی نداره لذا کسی بگه واجب اصلی واجبیه است که تعلق به اراده مستقلة یک کسی بگه واجب اصلی واجبیه است که لم تتعلق به اراده تابعه لاراده غیره می‌گیم فرق میکنه؟ می‌گه فرق نمیکنه. وقتی اراده تابع غیر نشد پس اراده مستقل است وقتی مستقل شد اون است.

لذا جای اصل عملی نیست و للكلام تنمه انشاله فردا.

**وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.**